معرفی کتاب

نگاهی به کتاب «دیدار دوباره در کافه اروپا» آخرین اثر اسلاونکا دراکولیچ

عطش برای دلخوشی های ناچیز

خادم

هیچ درمانی برای کسی که هوس زیستن زیرسایه حکومتی ایدئولوژیک مانند کمونیسم را دارد بهتر از آن نیست که برای مدتی برود در یک کشور کمونیستی زندگی کند. تمام دستگاه های تبلیغاتی هم اگر جمع شوند نمی توانند در رد نظامی سیاسی مانند کمونیسم، مثقالی از تأثیری را بگذارند که آن حکومت بر شهروندانش می گذارد. بسیاری از باورمندان سفت و سخت که وقت دفاع از کمونیسم رگ های گردنشان متورم می شد، وقتی یک سفر رفتند به مسکو -قبله کمونیست ها- یا یکی از کشورهایی که نظام سیاسی همسو با آن داشتند و نمونه به عمل درآمده و اجرایی شده آن ایدئولوژی را دیدند، توبه و اظهار ندامت کردند و خود از مبلغان مقابله با آن نظام سیاسی شدند تا بلکه اندکی از بارگناهانشان بکاهند. دیدن فقر، صف های طولانی، فساد سیستماتیک، تورم، بی قانونی، بی رحمی و شقاوت پلیس و دستگاه های امنیتی و مهم تر از همه، مشاهده مردمانی محروم از یک «زندگی معمولی» بود که باعث می شد آن هایی که هنوز به آزادی، شرافت و شأن انسانی اندک باوری داشتند و البته از مواهب کمونیسم سود نمی بردند، از آن باور و عقیده برگردند. علاوه بر علم خشک و بی تعارف آمار، دست اول ترین و بی واسطه ترین تجربه از آن کشورها را می توان در کتاب های ناداستان اعم از خاطره نگاری، مستندنگاری، روایت ها یا جستارهایی یافت که نویسندگان آن ها «شهروندان» آن کشورها بوده و تجربه زیسته شان را بی واسطه عرضه کرده اند. آثاری متعدد از این دست در ایران ترجمه و منتشر شده است و یکی از آخرین کارهای منتشر شده، «دیدار دوباره در کافه اروپا»، نوشته اسلاونکا دراکولیچ، نویسنده و روزنامه نگار اهل کرواسی است. البته پیش از این اثر چهار اثر مهم دیگر یعنی «کمونیسم رفت، ما ماندیم و حتی خندیدیم»، «بالکان اکسپرس»، «کافه اروپا» و «راهنمای بازدید از موزه کمونیسم» از این نویسنده منتشر شده بود. «دیدار دوباره در کافه اروپا»، بازگشت دوباره نویسنده به کشورش، سی سال پس از انقلاب های ۱۹۸۹ و فروپاشی کمونیسم است. اسلاونکا دراکولیچ با نگاه تیزبینِ ژورنالیستی اش، با پشتوانه تجربه زیستن در یوگسلاوی سابق و دیدن کشورهای اروپای شرقی که تحت حکومت هایی با نظام سیاسی کمونیسم بودند و با سفر به کشورهای آزاد در اروپای غربی، که فاصله شان با هم گاه فقط به اندازه عرض یک دیوار بود، به چیزهایی پی می برد بس رنج آور. احساس «تحقیر» برخاسته از شهروند درجه بودن و «مهاجرت» از موضوع های مهمی است که او به آن ها پرداخته است.

جیره روزانه تحقیر با اجبار استفاده از محصولات بُنجل

«تحقیر» در کشورهای کمونیستی و حتی پساکمونیستی چیزی است که هر شهروند جیره ای روزانه از آن دارد. کافی است از خانه بیرون بیاید و مثلا به فروشگاه یا داروخانه ای برود و گزینه ای جز انتخاب جنس های کم کیفیت، بُنجل یا درجه چند را نداشته باشد. در حالی که با چند ساعت رانندگی می تواند به شهری مرزی در نظام سیاسی دیگری برود و اجناس و کالاهایی که می خواهد را نه فقط ارزان تر، بلکه با کیفیت بالاتر بخرد و برگردد. «خیلی از ما مردم اسلواکی [...] از مرز می گذریم تا از نزدیک ترین شهر، سی یا چهل کیلومتر آن طرف تر، خرید کنیم. نه فقط به خاطر قیمت، بلکه برای تفاوت هایی مثل کیفیت محصولات. «هیچ چیز بهتر از دست های خانمی خانه دار که هر روز رخت می شوید نمی تواند تفاوت پودرها و مایع های شوینده را تشخیص بدهد: «هر روز مجبورم یک عالمه حوله بشویم و دیگر می توانم بگویم آریل تولید شده در اروپای شرقی با نمونه غربی اش از زمین تا آسمان فرق دارد.» این حرف های خانمی آرایشگر است که ماهی یک بار از شهر کوچکش در کرواسی تا نزدیک ترین سوپر مارکت لب مرز ایتالیا رانندگی می کند.

او و میلیون ها نفر مانند او، فکر می کنند از چیزهایی پیش پا افتاده محروم اند که آن ها را به انسان هایی درجه دو تنزل می دهد. «پذیرفتن اینکه ما مصرف کنندگان درجه دو هستیم مرا یک راست می کشاند به مزرعه حیوانات جورج اورول، که جامعه ای را توصیف می کند که تمام اعضایش با هم برابرند، اما بعضی ها از بعضی دیگر برابرترند.» جهان دهکده ای است و حس شهروند درجه یک بودن در این جهان از چیزهایی شروع می شود که ته هرم مازلو قرار دارد؛ از شکم. از کیفیت خوردنی ها شروع می شود و می رود تا امکان دسترسی به داروی اثرگذار و مطمئن، خودروی استاندارد و سرپناه گرم و امن. با فروپاشی کمونیسم نخستین چیزی که از دنیای آزاد وارد این کشورها شد و چشم شهروندان با دیدن آن برق زد، قفسه های فروشگاه هایی بود که با همان جنس هایی که مردمان کشورهای آزاد استفاده می کردند، پر شده بود. البته چند دهه محروم نگاه داشتن این مردمان از چیزهایی پیش پا افتاده و ابتدایی، احساس عطش به دلخوشی های ناچیز را در آن ها تیز کرده بود و سبب شد وقتی به آزادی دست پیدا کردند، حواسشان پرت همین قفسه ها باشد، نه تمرین و تلاش برای ایجاد تغییرات بنیادین: «احتمالا ساده ترین کار این بود که [....] بیشتر در پی تجملات باشیم تا دموکراسی، در پی حرص و طمع باشیم تا حقوق بشر.»

مهاجرت یعنی هیچ چیزی نیست که جلو رفتنت را بگیرد

اسلاونکا دراکولیچ در بخش مفصلی از کتابش به مسئله مهاجرت شهروندان کشورهای کمونیستی و پساکمونیستی می پردازد. بخشی از مهاجران افراد متخصص و موفقی هستند که دغدغه مالی و شغلی هم انگیزه جاکَن شدنشان نبوده است. آن ها کسانی هستند که می خواهند به توانمندی، استعداد و تخصصشان احترام گذاشته شود و بتوانند تا حد لیاقت پیشرفت کنند. او دکتر ایگور رودان را برای نمونه می آورد. محقق برجسته علوم زیست پزشکی که توانسته پس از مهاجرت تا کسب کرسی دانشگاهی معتبر در کشور میزبان پیشرفت کند و حتی عضو انجمن سلطنتی آن کشور شود، کشوری که میهن مادری اش نیست و او را به عنوان میزبان پذیرفته است.

اما چگونه؟ «وقتی از رودان درباره موفقیت های خارج از کشورش پرسیدند، با تأکید جواب داد که هیچ «پارتی بازی ای» در کار نبوده است. اما اینجا در کرواسی شایستگی هیچ معنایی ندارد، در کرواسی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، بدون شبکه گسترده ای از خویشاوند سالاری تقریبا به هیچ جا نمی رسی.»



چهره روز

احمد رضا احمدی در باغ بزرگ قدیمی اش

بعضی داستان ها کهنه نمی شوند حتی اگر زمان زیادی از تاریخ انتشارشان گذشته باشد. بعضی کتاب ها، همیشه خواندنی هستند. «باغ بزرگ قدیمی متروک» یکی از همین کتاب هاست. به گزارش «ایبنا»، این داستان را احمدرضا احمدی نوشته و حسن عامه کن تصویر کرده است؛ نویسنده در این داستان شاعرانه از پیرمرد نقاشی می گوید که در یک باغ قدیمی و متروک زندگی می کند. در چوبی باغ، همیشه باز است تا دختران و پسران به باغ قدیمی بروند و گل و میوه بچینند و خوش بگذرانند. یک روز گرم تابستان، پیرمرد تصمیم می گیرد با کمک دخترها و پسرهای جوانی که به باغ متروکه اش رفت وآمد می کنند، اتاق ها را رنگ آمیزی و روی دیوار هر اتاق نقش چهار پرنده را نقاشی کند. یک اتاق را سفید و دیگری را زرد و سبز و قرمز و خاکستری و قهوه ای می کنند و بر دیوار یکی، چهار کبوتر و بر دیگری چهار طوطی یا کاسکو یا مرغ عشق نقش می زنند. تابستان تمام می شود و سرمای پاییز و زمستان از راه می رسد. پرندگان، گروه گروه به باغ متروکه پناه می آورند و پیرمرد پناهشان می دهد تا از گزند باد و باران در امان بمانند و زمستان سخت را تاب بیاورند. حالا زمستان تمام شده و باغ، جامه بهاری برتن کرده است. پیرمرد، پنجره هفت اتاق باغ را گشوده و پرنده ها، شادمان و چرخ زنان به سوی آسمان آبی پرواز کرده اند. دیگر نشانی از پیرمرد نیست. پرنده ها رفته و دخترها و پسرهای جوان، درِ بزرگ باغ قدیمی را بسته اند؛ اما قناری هایی که پیرمرد بر دیوار اتاق تصویر کرده آواز می خوانند. طوطی ها حرف می زنند.

احمدرضا احمدی، نویسنده داستان در سال ۱۳۱۹ در خانه-باغی پر از گل و درخت در شهر کرمان به دنیا آمده و همچنان در پی تصویر کردن کودکی و خانه پدری خود است. در آثار او شعر و داستان و خیال درهم می آمیزند تا احمدرضا احمدی، سبک ویژه خود را خلق کند. زبان داستان های کودکانه احمدی، ساده و روان است و تصویرهای دلنشینی دارد. او به رنگ و مدادرنگی، علاقه بسیار دارد اصلا به همین خاطر است که تصویری و رنگارنگ می نویسد. در آثار احمدی رگه هایی از اسطوره ها، باورها و کهن الگوها را می توان یافت. برای مثال در همین داستان «باغ بزرگ قدیمی متروک» او از هفت اتاق سخن گفته است و این عدد در باور ما ایرانیان از هفت طبقه آسمان و زمین، مراحل آفرینش و مرحله به مرحله سیر و سلوک می گوید. «باغ بزرگ قدیمی متروک» نوشته احمدرضا احمدی با تصویرگری حسن عامه کن را انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای گروه سنی نونگاه و نوجوان (در تقسیم بندی قدیم گروه های «د» و «ه») منتشر کرده است؛ اما همه گروه ها می توانند آن را بخوانند و از خواندن داستانی شاعرانه لذت ببرند.



به مناسبت زادروز زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی

آن چشمه روشن

علیرضا حیدری

یادبود

یک

آن روز قرار بود مهمان عزیزی داشته باشیم؛ مهمانی که دیدنش آرزوی خیلی از هم نسلان من بود. به دعوت شاگردش، دکتر محمد جعفر یاحقی و البته به درخواست چندبارهٔ دانشجویان، روزی به یادماندنی برایمان رقم خورد؛ در اتاق معروف شمارهٔ ۷ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی مشهد و سال ۱۳۶۸ (تا جایی که یادم می آید). شنیدن اینکه قرار است آن روز بر جایگاه استادی کلاس دکتر غلامحسین یوسفی بنشیند، ذوق برانگیز بود و باورنکردنی.

استاد به سختی حرکت می کرد. دکتر یاحقی زیر شانه اش را گرفته بود تا رسید به پشت میز و نشست. چه شوق انگیز بود که استاد یوسفی را می دیدیم و ساعتی پای صحبت هایش نشستیم. بیش از همه دستان به شدت لرزانش جانمان را می خلید و قلبمان را می فشرد. آنچه از صحبت های ایشان به خاطر دارم، پند و نصیحت هایی بود که برای ما دانشجویان داشت وبیش از همه اینکه اگر می خواهیم دانشجوی ادبیات باقی بمانیم، به راستی و به درستی دل بدهیم و وقت بگذاریم و تحقیق کنیم و پژوهش. در یک کلام تأکید کردند که واقعاً یا باسواد شویم در ادبیات یا رها کنیم. نسل ما از توفیق شاگردیِ آن بزرگ محروم بود؛ اما آن دیدار شاید شیرین ترین و ماندگارترین کلاس درسی بود که در دوران کارشناسی ادبیات گذراندیم. از میان آن همه کلاس، همین کلاس تقریباً یک ساعته برجسته تر است در خاطرمان. آن روز، روز «دیداری با اهل قلم» نبود که دیدار با خود قلم بود.

افسوس که این شیرینی دیری نپایید و ترم آخر کارشناسی بودم که برخلاف آن روز شیرین، روزی تلخ برایم رقم خورد. آن روز صبح که به دانشکده رفتم، پخش نوای قرآن حکایت از خبر کوچ استادی داشت. بر پرده هایی که نصب شده بود، نام دکتر غلامحسین یوسفی نوشته شده بود؛ چه خبر بد و باورنکردنی! شصت و سه سالگی عمری نبود که بخواهد استادی چون یوسفی را از ما بگیرد. اهالی قلم و ادبیات و شعر هنوز نیازمند آن «چشمهٔ روشن» و آن مرد دانا و دانشمند بود که در خوی نیکو نیز زبانزد دانشجویان و شاگردانش بود. چقدر آزاردهنده بود وقتی آن روز شیرین را به یاد می آوردم و امروز باید پیکر بی جان استاد را تشییع کنیم. آمبولانس در بیرون دانشکده بود و استادان و دانشجویانی که به تعداد آن ها لحظه به لحظه افزوده می شد، در گوشه و کنار محوطهٔ دانشکده متحیر بودند و از چشمانشان غم می بارید. تشییع پیکر استاد از جایی آغاز شد که روزی بر کرسی استادی آن تکیه زده بود و در راه اندازی دوره های ارشد و دکترای رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی این دانشکده کوشش بسیار کرد. آن روز جمعیت انبوه عزادار، استاد را تا حرم مطهر حضرت رضا (ع) تشییع کردند و سوگمندانه پیکرش را در جوار آقا امام رضا(ع) به خاک سپردند که آرزوی او بود. احمد نوغانی مقدم در خاطرات خودش که در کتاب «ده چهره ده نگاه» آمده است به این جملهٔ آقای دکتر یوسفی اشاره می کند که: «من در اینجا (مشهد) معلم ساده بودن را بر همه چیز ترجیح می دهم و می خواهم در کنار قبر حضرت رضا(ع) و در کنار مادرم بمانم.»

دو

آن ها که اهل شعر و ادبیات هستند از زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی بسیار شنیده اند؛ چه آن هایی که توفیق شاگردی اش را داشته اند، چه آن هایی که آثار و تصحیح های او را دیده و خوانده اند و چه آن هایی که در انجمن های ادبی و محافل شعری از فیض حضورش بهره ها برده اند.

زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی را بیشتر به اعتبار استادی دانشگاه و پژوهش ها و تصحیح های استادانهٔ او می شناسیم. کیست که اهل ادبیات و شعر باشد و صحیح آثاری چون قابوس نامه، صوفی نامه، فرخی سیستانی، بوستان و گلستان سعدی یا ترجمه ها و مقالات ایشان را نخوانده باشد؟ اما در کنار این شهرت ادبیِ زنده یاد یوسفی، می خواهم به وجهی دیگر از زندگی ادبی ایشان اشاره کنم و آن حضور جدی و مشتاقانهٔ ایشان در محافل و انجمن های ادبی مشهد بود. اگر بخواهیم بیشتر از جایگاه آن زنده یاد در انجمن های شعر و ادب مشهد بدانیم، بهتر است خاطرات روان شاد علی باقرزاده را بخوانیم که خود از شاعرانی بود که همواره در این محافل حضور داشت. ایشان در خاطرات خود در «ده چهره ده نگاه» می گوید: خیلی جوان بودم که به محافل ادبی راه یافتم. هرجا من بودم، او هم بود. به تدریج خیلی با هم نزدیک شدیم. در نزدیکی خانه ما، خانه ای ساخت و به قول معروف هم محلی شدیم.» زنده یاد استاد ذبیح ا... صاحبکار هم که از شاعران و مدیران محافل ادبی مشهد بود، می گوید: «ایشان از استادان بسیار دانشمند و ارزنده دانشگاه بودند. غالبا در منزل استاد فرخ [جلسه شعر] ایشان را هر هفته می دیدم.» روان شاد رضا افضلی وقتی از اعضای ثابت انجمن ادبی فرخ نام می برد، در کنار افرادی مانند ابوالقاسم حبیب اللهی، گلشن آزادی، دکتر فیاض، دکتر رسا، احمد کمال، قدسی، صاحبکار، قهرمان، باقرزاده، غلامرضا صدیق، دکتر مجتهدزاده، تقی بینش، دکتر حجازی، دکتر حسین شهیدی، دکتر احمد علوی، حبیب ا... بی گناه و تقی فتوت، از دکتر یوسفی هم نام می برد که نشان می دهد دکتر یوسفی پای ثابت این جلسه ها و به ویژه انجمن فرخ بوده است.

طرح: حسین صافی (شهرآرا)

معرفی کتاب

فیلم دیدن هیچ ربطی به نقد فیلم ندارد!

معرفی کتاب «راهنمایی کوچک برای نوشتن درباره فیلم ها»

نقد فیلم ظاهرا ساده ترین کاری است که این روزها می شود انجام داد. ولی واقعاً این طور نیست. فیلم دیدن واقعا هیچ ربطی ندارد به نقد فیلم. هر کسی که فیلم می بیند لزوما منتقد فیلم نیست. منتقد فیلم پیش از هر چیز باید خودش را تماشاگر فیلم ها بداند؛ اما در طول سال ها به چیزهایی مجهز شده باشد که بعد از تماشای فیلم، به کمک آن ها نظری کارشناسانه درباره اش بدهد. کتاب تیموتی کوریگان یک راهنمای تمام عیار است؛ یک کتاب راهنمای درجه یک برای هر کسی که فکر می کند می خواهد نوشتن درباره سینما و نقد فیلم را یاد بگیرد. برای نوشتن نقد فیلم به نظریه ها و اصطلاح ها و چیزهای دیگری نیاز داریم که اگر یاد نگیریمشان نتیجه صرفا می شود نظری معمولی، نه نقد. کوریگان در این کتاب همه چیز را قدم به قدم توضیح می دهد و اگر خواننده حوصله به خرج بدهد، بعد از تمرین های مکرر واقعا می تواند پا به باشگاه منتقدان سینما بگذارد. تیموتی کوریگان، استاد مطالعات سینمایی دانشگاه پنسیلوانیا، معلمی با حوصله است که در کتابش همه مقدمات مربوط به نقدنویسی را قدم به قدم برای خواننده شرح داده است. در واقع هرکسی می خواهد نقدنویسی را بیاموزد اول از همه باید بداند که چطور می شود درباره فیلم ها فکر کرد و بعد آماده نوشتن درباره فیلم ها شد، اما همین مرحله هم نیازمند چیزهای دیگری است از جمله آشنایی با اصطلاحات سینمایی و مهم تر از آن رویکردهایی که ریشه در علوم انسانی دارند و می شود به کمک آن ها فیلم ها را نقد کرد و البته خودِ نوشته هم سبک و ساختاری دارد که اگر رعایتش نکنند نتیجه خواندنی از کار درنمی آید. این کتاب را به تازگی نشر «گیلگمش» منتشر کرده است.



برای آشنایی با غزه چه کتاب هایی بخوانیم؟

درباره کتاب

با خواندن تاریخ و سرگذشت ملل و جوامع متوجه می شویم که ظلم و جنایت همواره در تاریخ وجود داشته است و جوامع برتر و قدرتمند در تلاش هستند تا با زورگویی و سلطه، جوامع ضعیف را تحت سلطه خود قرار دهند. وضعیت غزه یکی از آن مواردی است که نشان دهنده ظلم و جنایت آشکار رژیم صهیونیستی نسبت به ملت مظلوم و بی پناه فلسطین است. کتاب «از غزه تا قدس» توسط جمعی از نویسندگان اندیشکده برهان نوشته شده است و کارآمدی گفتمان انقلاب اسلامی ایران را روایت می کند و به اهمیت وجود گفتمان انقلاب اسلامی ایران با رهبری و اندیشه های الهی امام خمینی(ره) در فلسطین می پردازد که به شکل گیری از کتاب، نویسنده به اهداف رژیم صهیونیستی می پردازد و روش هایی که اسرائیل برای رسیدن به اهداف خود دنبال می کند. «غزه از بازگشت می نویسد» توسط رفعت العرعیر گردآوری شده و امیرحسین حیدری آن را ترجمه کرده است. این کتاب شامل مجموعه داستان های کوتاه از پانزده نویسنده فلسطینی است و نویسندگان آن تلاش می کنند تا با نوشتن خاطرات و روایات جوانان فلسطینی تمام وقایع را بدون دخل و تصرف به گوش جهانیان برسانند و نشان دهند که علی رغم تلاش های اسرائیل برای نابودی فلسطین، جوانان این کشور با عزمی راسخ و استوار در مقابل صهیونیسم ایستادگی کرده اند. کتاب «شکست اشغالگران در غزه» نوشته عدنان عبدالرحمن عامر است و به همت فاطمه کاظمی به فارسی ترجمه شده است. این کتاب روایتگر آغاز نابودی رژیم صهیونیستی و این نکته است که مقاومت فلسطین با رهبری فرزانه و نیروهای مردمی خود توانست در مقابل رژیم صهیونیستی بایستد و اسرائیل را زمین گیر کند. کتاب «غزه در حصار» توسط مرکز مطالعات و رایزنی های زیتونه بیروت گردآوری شده و با کوشش احمد کریمیان ترجمه شده است. این کتاب گزارشی از سه سال جنگ و به ویژه ۲۲روز حملات وحشیانه رژیم صهیونیستی بر مردم مظلوم باریکه غزه است که در نهایت زیباترین جلوه مقاومت مردم محروم و مظلوم فلسطین به نمایش گذاشته شد. نویسنده در فهرست کتاب به اوضاع اقتصادی، گذرگاه ها، بهداشت، تجاوزات وحشیانه اسرائیل، وضع مدارس و دانشگاه ها اشاره می کند و در بخشی از کتاب می خوانیم که جان کوخی، مفسر امور کشورهای عرب، در روزنامه معاریو گفته است: اسرائیل از اینکه خود را در جنگ پیروز نشان دهد ناکام مانده است و تنها چیزی که از این جنگ برجای نهاده تصویر کودکان، زنان و کشته هایی است که برای ده ها میلیون نفر از مردم جهان، انحطاط ارتش اسرائیل را نشان می دهد.

کتاب «ایران، لبنان، غزه» نوشته هادی یعقوب زاده است که در مقدمه آن نویسنده به سکوت جوامع بین الملل در مقابل جنایات و ظلم بزرگی که در حق ملت مظلوم فلسطین رخ داد، اشاره می کند و در بخشی دیگری از کتاب به پیشینه فلسطین و ورود اسلام به این کشور می پردازد. این نویسنده در فصل دیگری نیز به دلایل منطقی و عقلانی می پردازد که انقلاب اسلامی در حمایت از غزه انجام می دهد و پاسخ به پرسش کسانی است که با حمایت از غزه و لبنان مخالف هستند.

